گزارش

فراتر از زمین فوتبال؛

بازتاب سیاست در استادیوم‌ها

مترجمان: منیژه مؤذن و شیوا نظرآهاری

مطلب زیر به بررسی تأثیرات سیاست بر ورزشگاه و بازی فوتبال می‌پردازد. اینکه چطور "کالایی شدن" فوتبال، باعث بزرگ شدن شماری از باشگاه‌ها و نابودی تعداد بی‌شماری از باشگاه‌های کوچک شده است.

در بیست و سوم ژوئن ۲۰۱۶، انگلیسی‌ها رأی به خروج از اتحادیه اروپا دادند. چهار روز بعد، تیم ملی انگلستان بعد از شکست شوک‌آور برابر ایسلند، در جام ملت‌های اروپا در فرانسه، فروپاشیده بود. به شکل قابل پیش‌بینی‌ای جوک‌ها و لطیفه‌ها در مقایسه این دو رویداد مثل ویروس در سراسر اینترنت پخش شد.

فیلسوف، روانشناس و طرفدار همیشگی فوتبال، ژاک دریدا یک‌بار اعلام کرده بود:"آن سوی زمین بازی، چیزی وجود ندارد". ساده لوحانه است اگر تصور کنیم"فوتبال به گونه‌ای برتر از وقایع زندگی است".شاید چیزی که دریدا می‌خواست بیان کند این است که:" هرچیزی که بیرون از استادیوم اتفاق می‌افتد، سیاست، اقتصاد، یا حتی هنر و فرهنگ به صورت اتوماتیک بر آنچه در زمین می‌گذرد تأثیر دارد."

زمین فوتبال، حداقل برای دریدا، نمونه‌ای کوچک از زندگی حقیقی بود. این البته بدین معنی نیست که کنار رفتن انگلیس در جام ملت‌های اروپا ۲۰۱۶ با خروج انگلیس از اتحادیه اروپا ارتباط دارد. با این حال بیانات دریدا تا حدودی با ارزش است، همانطوری که در تحولات فوتبالی در چند دهه گذشته کاملا مشهود است.

از دهه آخر قرن بیست، کالایی شدن فوتبال در جهان، روند رو به رشدی داشته است. جلوتر از همه، امپراتوری لیگ برتر انگلیس است که تماشاگران آن با کمک ماهواره‌های کابلی و پیشرفته‌تر، در آسیا و آفریقا در طول چند سال به میلیون‌ها نفر رسیده است. آلمان، ایتالیا و اسپانیا هم همین روند را دنبال می‌کنند. در همان حال در خارج از استادیوم، اتحاد جماهیر شوروی آخرین نفوذ خود را در آمریکا انجام داد. بیل کلینتون و شورای رهبری دموکراتیک(DLC)، به شدت مشغول شکل دادن به چیزی که آن را "راه سوم" می‌نامیدند؛ بودند. در ۱۹۹۳، تونی بلر برنده شد. در ۱۹۹۷، بعد از پیروزی حزب کارگر، بلر به عنوان نخست‌وزیر، میزبان نشست دو جانبه‌ای با چشم انداز "دموکراسی جدید- سیاست کاری جدید" بود.

در همان سال،۱۹۹۹، منچستریونایتد سه‌گانه‌اش را در فینال جام باشگاه‌های اروپا در بارسلونا کامل کرد و برد دل‌چسبی برای هوادارانش در سراسر دنیا بدست آورد. صدراعظم آلمان،گرهارد شرودر، و نخست وزیر هلند و ایتالیا، کیم ووک و ماسیمو دالما در نشستی با حضور کلینتون و تونی بلر شرکت کردند تا در مورد سیاست‌های جدیدی بحث و تبادل نظر کنند. سیاست‌هایی که قرار بود به آنچه از نظر آنها محدودیت‌های باقی‌مانده از ایدئولوژی چپ بود، پایان دهد. آل فروم، سخنگوی DLC مفاهیم اصلی "راه سوم" را به شرح زیر تبیین کرد:" هدف اصلی و پایدار، برابری در فرصت‌ها برای همه است که در آن امتیاز ویژه‌ای برای هیچ‌کس وجود ندارد. نظام اخلاقی عمومی برمبنای مسئولیت‌پذیری متقابل است و ارزش اصلی آن جامعه و چشم‌انداز آن جهانی است. سپس ضربه کشنده را وارد کردند، ضربه نهایی به چپ‌ها که در تلاش بودند با جهانی که به سرعت به سمت لیبرال شدن پیش می‌رفت، کنار بیایند"و معنای جدید آن این است؛پرورش رشد اقتصادی بخش خصوصی"

در بین دموکرات های جدید"راه سوم" نام تجاری جهانی برای سیاست‌های پیشرفته در عصر اطلاعات بود. همانطور که سیاست تبدیل به "برند" شده بود، باشگاه‌های فوتبال اروپا (که قبلا مانند شرکت‌ها اداره می‌شدند) دریافتند که آنها به چیزی شبیه توده‌های چند ملیتی تبدیل شده‌اند.

فوتبال یا "تجربه فوتبال" تبدیل به یک کالا شده بود که حالا می‌بایست در سطح جهان به نحو بی‌سابقه‌ای فروخته می‌شد. قانون "پست بسمن" در سال ۱۹۹۵، با عنوان "اقتصاد جدید فوتبال "، «راه سوم» را با تأکید بر سرمایه‌گذاری متمرکز به جای سرمایه‌گذاری پراکنده دنبال کرد، در نتیجه تعداد کمی از باشگاه‌ها بسیار بزرگ شدند و تعداد بی‌شمار دیگری مسیر افول را در پیش گرفتند. در بین ایجنت‌های بزرگ مانند مینو رایولا، فوتبال همچنین مکمل یا همتای خودش را برای لابی‌گری در واشنگتن پیدا کرد.

برای اینکه فوتبال برای مردم در تمام قاره‌ها قابل مصرف باشد می‌بایست مقدس به نظر برسد و از هرآنچه جدا از لذت تماشای خود بازی است، تهی شود. به عبارت دیگر، استادیوم‌ها باید بی‌طرفانه به نظر برسند و از هر عنصر خارجی که ممکن است معنی‌ای فراتر از اتفاقات داخل زمین، به بازی دهد محافظت شوند. مثلا ارواح جنگ داخلی اسپانیا در ال کلاسیکو تداعی می‌شوند! بازتاب مبارزه طبقاتی هرجایی که المپیک مارسی و پاری‌سن‌ژرمن بازی دارند، به چشم می‌خورد. نگرانی از جنگ نژادی و یا استعمارگرایی وقتی که الجزیره با فرانسه یا برزیل با پرتغال بازی دارد بوجود می‌آید و موارد بی‌شماری از این دست وجود دارد. اگرچه ما قوانین مشخصی داریم که هرگونه پیغام سیاسی و یا ایدئولوژیک را در داخل استادیوم ممنوع می‌کند. به‌طور مثال؛ فیفا باشگاه سلتیک را بعد از اینکه هوادارانش پرچم‌هایی را در حمایت از فلسطین و علیه اسرائیل در ورزشگاه به اهتزاز درآوردند، جریمه کرد، موارد بسیاری از این قوانین سخت‌گیرانه وجود دارد.

در نهایت، چین که برای بیشتر از یک‌دهه دارای اقتصاد لیبرال بود! در سال ۲۰۰۱ به سازمان تجارت جهانی پیوست. در سال ۲۰۰۴، در اولین قدم، "سوپر لیگ چین" بازسازی شد که امروز تعدادی از بالاترین حقوق‌های هفتگی را به فوتبالیست‌ها پرداخت می‌کند و بازار تجارت اسلحه در اروپا را با چالش مواجه کرده است. استرالیا، لیگ فوتبال خودش را با اصطلاح "لیگ A" جایگزین کرده است که از فرمت لیگ فوتبال در آمریکا پیروی می‌کند " نه ترفیع – نه واگذاری"

هندوستان اقتصادش را در سال ۱۹۹۱ لیبرالیزه کرد. هفت سال بعد، ویجی مالایا، سلطان الکل در کارخانه آبجوسازی، نیمی از سهام بنگال شرقی و موهان باگان را خریداری کرد ـ باشگاه‌های رقیب کلکته که همچنین بزرگترین و قدیمی‌ترین باشگاه‌ها در کشور بودند ـ این باشگاه‌ها مجددا در بنگال شرقی و مک دوهل موهان بگان راه‌اندازی شدند. فوتبال هند برای مدت زمان طولانی بین فوتبال تجاری و فوتبال علمی قرار گرفته است. تا زمانی که الویت نسل جوان به طور فزاینده فوتبال اروپا باشد، مطمئنا علاقه به فوتبال محلی به طور مداوم کاهش پیدا می‌کند. در سال ۲۰۱۴، فدراسیون فوتبال هند با رضایت به گروه "مدیریت بین‌المللی و صنعت ایالات متحده" اطمینان کرد تا امتیاز راه‌اندازی سوپر لیگ حرفه‌ای در هند(ISL) را بدست آورد. همچنین درخواست از "East bangal" که بیشتر هواداران و بازیکنانش مهاجرانی از بنگلادش یا مردم بومی کلکته بودند برای تغییر اسم، رنگ، نشان و حتی محل باشگاه با خشم عمومی مواجه شد.

در حالی که مغایرت اساسی در این یکپارچگی پیشنهادی، حس هوشیاری و دقت را در مورد منافع تجاری ایجاد کرد، همچنین یک سؤال حیاتی در مورد هویت فوتبال را مطرح کرد؛ به بیان ساده؛ مفهوم طرفدار بودن چیست؟ با استفاده از مثال کلکته، آیا وفاداری طرفداران در گروی قدیمی بودن باشگاه‌ها است یا تیم‌های جدید که اساس آنها در خارج از شهر شکل گرفته است، هم می‌توانند چنین هوادارانی داشته باشند؟ آیا هواداران جوان فوتبال از اینکه ترجیح می‌دهند فوتبال خارجی را تماشا کنند تااینکه به استادیوم‌ها و بازی‌های محلی‌شان بروند، باید احساس گناه کنند؟

بطور کلی امپراتوری جهانی فوتبال، یک اضطراب پسااستعماری به وجود آورده است، اضطراب "تعلق نداشتن" یا عدم وابستگی به"نه اینجا نه آنجا" که تاکنون شاید تنها مختص طبقه متوسط و شهری تحصیلکرده بود که با زبان‌های اروپایی و فرهنگ غرب آشنا بودند.

در حالی که شیفتگان باشگاه‌های برتر اروپایی در حال گسترش هستند، به طور متناقضی "هویت" باشگاه‌ها، به عنوان باشگاه‌های ریشه‌دار در تاریخ و فرهنگ، دست‌کاری شده و ارتقا پیدا می‌کند. یک سوال دیگر این است که آیا طرفداران فوتبال در آفریقا و یا آسیا می‌توانند به یک باشگاه اروپایی احساس تعلق داشته باشند؟ در فروم‌های آنلاین غیر اروپایی، این اشتیاق گاهی اوقات به صورت خنده‌داری میان طرفداران قدیمی و همتایان جوانشان نمود پیدا می‌کند. جایی که آنها یکدیگر را "جوگیر" یا "شکارچیان باشکوه" خطاب می‌کنند و هر گروه تلاش می‌کند تا خود را به گروه دیگر اثبات کند. برای آنها مهم نیست که حمایت آنان از باشگاهشان با جهانی شدن فوتبال شروع شده است و هیچ‌کدام از آنها در شهر و یا نزدیکی باشگاه محبوبشان زندگی نمی‌کنند.

در اروپا هواداران افراطی فوتبال به دو دسته تقسیم می‌شوند،آنهایی که تجاری شدن این ورزش و تبدیل آن به صنعتی جهانی را در راستای پیشرفت آن می‌دانند و گروهی دیگر که مخالف فوتبال مدرن هستند،گروهی همچون AMF

همانطور که جو کندی در کتابش "بازی‌های بدون مرز" می‌گوید، AMF تا به حال لزوما پیشرو و مترقی نبوده است،به این دلیل که بازگشت به دوران گذشته معنایش برگشت به فضایی مملو از نژادپرستی، سکسیسم و همجنسگراهراسی‌است.

اما یک انتخاب سوم هم وجود دارد؛ باشگاه‌هایی همچون Hapoel Katamon Jerusalem و Easton Cowboys and Cowgirls که پایبند به فراگیری فوتبال و مخالف نژادپرستی هستند. اما در اروپا و به خصوص در انگلستان درک عمومی نسبت به این دسته از هواداران با کاپشن‌های چرم و پلاکاردهایی با محتوای سیاسی این است که آنها بقایا یا بدتر از آن تولد دوباره هولیگان‌های دهه هشتاد هستند که با وارد کردن سیاست به فوتبال به آن آسیب می‌زنند.

نمونه آن درگیری اخیر هواداران باشگاه کلاپتون و گروه‌های راست افراطی است؛در سال ۲۰۱۴ گروه‌های دست راستی متوجه حمایت هواداران این باشگاه از پناهجویان و مخالفتشان با وجود پلاکاردهای سیاسی در مسابقات شدند، چنین اعتراض‌هایی قبلا در مورد تیم‌های دیگر به نتیجه رسیده بود اما در رابطه با کلاپتون بی‌فایده بود، بعد از آن مدیر باشگاه اعلام کرد که کلاپتون همچون همیشه در مقابل تبعیض و نژادپرستی خواهد ایستاد و بعد از این ماجرا بود که گروه‌های راست افراطی با هواداران باشگاه درگیر شدند.

جو کندی در کتابش به این موضوع اشاره می‌کند که وقتی یوفا، پوشیدن لباس‌هایی با علامت‌های خاص سیاسی را برای تیم‌های انگلیسی و اسکاتلندی ممنوع کرد، آن‌ها به شدت با آن مخالفت کردند،این گروه در واقع مخالف سیاست‌های مدرن و مترقی بودند. حتی در درون AMF هم این نگرانی در مورد هواداران و شیفتگان افراطی وجود دارد؛در حالی که هواداران راست‌گرا به عنوان لیبرال‌های پیشرو مورد تمسخر قرار می‌گیرند، شعارهای سکسیستی، همجنس‌گرا ستیز و نژادپرستانه، شوخی و کنایه‌ای طبیعی تلقی می‌شود که جزیی از فوتبال است.

در آنسوی اقیانوس و در ایالات متحده؛ فوتبال به عنوان ورزش دانشجویان، ورزش لیبرال‌ها و یا ورزش مهاجران از طرف محافظه‌کاران مورد حمله قرار می‌گیرد، در حالی که هواداران تیم‌ها تلاش می‌کنند تا اعتبار و جدیت خود را در ورزشگاه‌ها یا در قالب فروم‌های آنلاین ثابت کنند، در قلمرو سیاست بحث جدی‌تری حول "آمریکایی بودن" یا "انگلیسی بودن" یا " فرانسوی بودن" فوتبال درگرفته است.

این حقیقت که سیاست‌های نئولیبرال شکست خورده، موضوعی است که خود AMF هم به آن اذعان دارد تا جایی که اعلام کرده هزینه این سیاست‌ها احتمالا از فایده و نفع آن بیشتر است.

با پیروزی امانوئل مکرون در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه بر رقیب راست افراطی‌اش مارین لوپن، لیبرال‌ها نفس راحتی کشیدند اما منتقدان عقیده دارند خطر راست افراطی همچنان وجود دارد و پیروزی مکرون در ۲۰۱۷ ممکن است به پیروزی لوپن در ۲۰۲۲ بیانجامد. آنها البته دلیل محکمی برای این ترس و نگرانی دارند؛ مکرون مقصر بسیاری از تصمیمات اقتصادی بود که موجب سقوط دولت اولاند شد.

همچنین رقابت تنگاتنگ مکرون با لوپن در انتخابات باعث مطرح شدن حزب راست افراطی شد، حالا در فضای سیاسی فرانسه آن‌ها دیگر یک تابو به شمار نمی‌روند.

در سال ۱۹۹۲، DLC سندی منتشر کرد با نام "فرمان تغییر" که در آن چند موضوع اصلی را مطرح کرد؛رشد اقتصادی به وجود آمده در بازار آزاد به عنوان پیش‌زمینه فرصت برابر و یکسان برای همه، برابری در فرصت‌ها نه در نتیجه، رد کردن تأکید لیبرال‌ها بر توزیع مجدد در راستای سیاست‌های معطوف به رشد که باعث ایجاد رونق گسترده می‌شوند. به نقل از لیلی گیزمن تاریخ‌نویس و نویسنده کتاب "آمریکا را سرزنش نکنید"، لیبرال‌های حاشیه‌نشین موجب تغییراتی در حزب دموکرات شده‌اند که به سمت چرخش مداوم و توازن قدرت در درون حزب پیش می‌رود. شکست شوک‌آور هیلاری کلینتون در مقابل دونالد ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نشان‌دهنده این واقعیت است که هسته مرکزی حزب دموکرات چقدر از توده مردم فاصله گرفته است.

همانطور که توماس فرانک در گاردین می‌نویسد:«کلینتون تکنوکراتی بود که وعده تغییرات کوچک را می‌داد در حالی که مردم می‌خواستند با پتک به جان این ماشین بیفتند.»

راز پرواز همیشگی آلمان چیست؟

حمیدرضا صدر

هفت از هفت. هفت بازی، هفت پیروزی. آنها بی شکست به سوی مسکو رفته اند، با اقتدار، بسان همیشه. چک های جنگجو در پراگ جان کندند آنها را پایین بکشند و نتوانستند، چرا و چگونه؟

وقتی ولادیمیر داریدار دوازده دقیقه به پایان دروازه آندرتراشتگن را گشود و پاسخ گل زودهنگام تیمو ورنر را داد به نظر می رسید نوار پیروزی آلمان پاره شده. ژرمن ها در نیمه دوم برخلاف سنت شان بارها توپ را از دست داده بودند و دقایق هم به سرعت باد سپری می شدند، ولی آلمان، آلمان بود و سنت دیرینه ترش را به رخ کشید. ذهنیت پیروز شدن را. جنگیدن تا آخرین گام را. تغییر نتیجه در واپسین لحظات را... بنابراین تونی کروس دو دقیقه به پایان توپ را راهی محوطه جریمه چک ها کرد. توپ را فرستاد در آستانه دروازه... و چه کسی به پرواز درآمد تا با سر آن ضربه توفنده را به توپ بکوبد؟ مت هاملز مدافع میانی ژرمن ها. هاملز به پیش تاخته دروازه را گشود تا مردان یواخیم لو ۲-۱ پیروز شوند. تا ژرمن ها با دوازده امتیاز بیشتر از جمهوری چک و هفت امتیاز بیشتر از ایرلند شمالی دسترسی ناپذیر باقی بمانند، مثل همیشه.

ترکیب آلمان بازتابنده جاری شدن خون تازه به رگ های ژرمن ها بود. آمیزه تجربه و جوانی: تراشتگن، هکتور، گینتر، هاملز، کروس، استیندل، اوزیل، ورنر، مولر، کیمیچ و برانت. گل اول را تیمو ورنر بیست و یک ساله زد و گل دوم را مت هاملز بیست و هشت ساله. ماتیاس گینتر بیست و سه ساله بود و تونی کروس بیست و هفت ساله. جاشوا کیمیچ بیست و دو ساله بود و مسعود اوزیل بیست و هشت ساله...

میان آنها تیمو ورنر بازتابنده چشمه جوشان فوتبال آلمان بود. بهترین گلزن آلمانی بوندسلیگا در فصل سپری شده با بیست و یک گل پشت سر اوبامیانگ گابنی، لوادنوفسکی لهستانی و مادسته فرانسوی. مهاجمی متعلق به لایپزیگ و نه بایرن و دورتموند. ورنر که سال ۲۰۱۳ در هفده سالگی اش جوان ترین بازیکن تاریخ بوندسلیگا شد که دو گل در یک بازی بوندسلیگا - برابر فرایبورگ - زد. که کمی بعد شد جوان ترین بازیکنی که در هجده سالگی با پیراهن اشتوتگارت رکورد پنجاه بازی در بوندسلیگا را برجای گذاشت، سپس عنوان جوان ترین بازیکنی که در بیست سالگی با پیراهن لایپزیگ رکورد صد بازی در بوندسلیگا را زده ثبت کرد. او بود که لایپزیگ کوچک و گمنام را راهی لیگ قهرمانان کرد... و سرانجام او بود که برابر جمهوری چک سریع ترین گل آلمان از ۲۰۱۳ را زد.

چهارده بازیکن معرفی شده توسط یواخیم لو برای دو بازی ملی به تیم های بوندسلیگا تعلق داشتند. در فصل سپری شده ۴۷۰ بازیکن در بوندسلیگا به میدان رفتند که ۲۲۱ نفرشان آلمانی بودند، ۴۷ درصدشان. در حالی که در انگلیس ۷۰ درصد بازیکنان لیگ برتر را خارجی ها تشکیل می‌دهند. بوندسلیگا شده قلمرو شکوفای جوانان آلمانی. نیکلاس سوله، مکس مه یر و ماکسیمیلیان آرنولد پیش از بیست یک سالگی شان بیش از صد بار در رقابت های بوندسلیگا به میدان رفته اند. لورکوزن در فصل سپری شده کای هاورتز هفده ساله را معرفی کرد و شالکه تیلو کهلر بیست ساله را. رقابت برای ورود به تیم ملی آلمان فشرده شده و به قول چارلز داورین "فقط قوی ترین در نبرد بقا زنده می مانند". در حالی که انگلیسی ها نمی دانند چه دروازه بانی را جای جو هارت روانه میدان کنند، یواخیم لو توانسته با آرامش مانوئل نوئر را کنار گذاشته و به تراشتگن، تراپ، آدلر و وایدنفلر روی آورد. در عین حال دیگر نمی توان فوتبال آلمان را با قدرت جسمی تعریف کرد. اگر روزگاری بازی کیمیچ ۱۷۶ سانتی متری و مه یر ۱۷۳ سانتی متری در تیم ملی آلمان خواب و خیال بود، حالا حفظ توپ ماهرانه ژرمن ها راه و رسم اسپانیایی ها و تیکی تاکا را تداعی می کند.

جوان های آلمانی در استادیوم های لبالب از تماشاگر به میدان رفته و آبدیده شده اند. متوسط تعداد تماشاگر در هر دیدار بوندسلیگا در فصل سپری شده ۴۰۶۹۳ نفر بوده، بیشتر از هر لیگی در اروپا، دو برابر دیدارهای سری آ. احتمالا عجیب به نظر می رسد ولی متوسط تعداد تماشاگر برای بازی های دورتموند ۷۹۶۵۳ نفر بوده. بیشتر از بارسلونا با ۷۷۹۴۴ و رئال مادرید با ۶۹۱۷۰ تماشاگر. شاید باورکردنی نباشد ولی متوسط تعداد تماشاگر دیدارهای شالکه با ۶۰۷۰۳ نفر از آرسنال، منچستر سیتی و لیورپول هم بیشتر بوده و متوسط تعداد تماشاگر دیدارهای کلن و اینتراخت فرانکفورت افزون تر از اینتر، پاری سن ژرمن و چلسی.

شور فوتبال در آلمان فقط در راهی شدن به میدان نبوده. ژرمن ها ۳۴۹۷۰ مربی ثبت نام کرده دارند، انگلیس فقط ۲۷۶۹ مربی عضو اتحادیه دارد. در چنین قابی یواخیم لو اولین مربی ملی شده که رکورد صد پیروزی ملی را ثبت کرده. از جام جهانی ۲۰۰۶ و رفتن یورگن کلینزمن یازده سال سپری شده و کشتی تیم ملی آلمان با او جلو رفته و جلوتر، با این وصف درخشش برآمده از تار و پود فوتبال ملی آلمان چنان بوده که اهمیت آن چه یواخیم لو انجام داده را بدیهی قلمداد کرده.

پولی که در جزیره دور ریخته شد

علیرضا روش

فصل نقل و انتقالات تابستانی به ایستگاه پایانی خود رسید و تیم‌ها هرآنچه که در جیب داشتند برای خرید در بازار رو کردند. بد نیست نگاهی بیندازیم به عملکرد خریدهای مهم لیگ برتر انگلیس تا اینجای فصل و کیفیت آنها را مرور می کنیم.

الکساندر لاکازت

لاکازت با ۵۳ میلیون پوند از لیون به آرسنال آمد تا مشکل گلزنی این تیم را حل کند. او با گلی که در دقیقه ۲ بازی افتتاحیه لیگ مقابل لسترسیتی به ثمر رساند شروع قابل قبولی داشت.

سعید کولاسیناچ

مدافع بوسنیایی آرسنال پس از مصدومیت مرته‌ساکر در بازی سوپرجام انگلیس، به زمین آمد و اتفاقاً برای تیمش گلزنی هم کرد. او این قابلیت را دارد تا در خط دفاعی آرسنال حضوری ثابت داشته باشد.

آلوارو موراتا

برای بازیکن جوانی مثل او سخت است بتواند جای دیگو کاستا را در چلسی پر کند. با این حال موراتا در ۳ بازی ابتدایی خود ۲ گل و ۲ پاس گل ثبت کرد تا نشان دهد می‌تواند مهاجم همیشگی آبی‌های لندن باشد.

تیمو باکایوکو

با رفتن ماتیچ از چلسی، تیم به شدت به حضور او نیاز دارد ولی مشکل اینجاست که باکایوکو هنوز به آمادگی کامل نرسیده است. او ۹۰ دقیقه کامل جلوی تاتنهام بازی کرد ولی برای هماهنگی به زمان نیاز دارد

آنتونیو رودیگر

درست همان مشکلی که باکایوکو دارد برای رودیگر هم صدق می‌کند. مدافع جدید چلسی در غیاب کاپیتان گری کیهیل مقابل تاتنهام توانست جای خالی او را پر کند اما برای هماهنگ شدن باید بیشتر به بازی گرفته شود.

وین رونی

بازگشتش به اورتون آن‌قدر برای طرفداران این تیم خوشایند بوده که لازم نیست درخشش چندانی داشته باشد. رونی باتجربه با گلزنی مقابل تیم مدعی منچسترسیتی توانست بیش از پیش خودش را در دل تافی‌ها جا کند.

گیفلی سیگوردسن

با مبلغ گزاف ۴۵ میلیون پوند راهی اورتون شد تا نماینده ایسلندی‌ها در مرسی‌ساید باشد. سیگوردسن در لیگ اروپا برای تیمش گلزنی کرده و انتظار می‌رود این روند خوب را در لیگ برتر انگلیس هم ادامه دهد.

هری ماگیره

بهترین اتفاق ممکن این روزها برای این مدافع جوان افتاده است. ماگیره پس از اینکه با ۱۷ میلیون پوند از هال‌سیتی به لستر رفت در همان هفته‌های ابتدایی خودش را نشان داد تا به تیم ملی انگلیس هم دعوت شود.

محمد صلاح

۵ بازی و ۳ گل. این بهترین آمار بازیکن مصری قرمزهای آنفیلد است. صلاح علاوه بر این بارها خودش را در موقعیت گلزنی قرار می‌دهد و به نظر می‌آید ارزش ۳۹ میلیون پوندی که برایش هزینه شد را دارد.

کایل واکر

تا الان که نتوانسته از ۵۴ میلیون یورویی که بابت قراردادش هزینه شد دفاع کند. گران‌قیمت‌ترین بازیکن تاریخ انگلیس شروع خوبی در منچسترسیتی نداشت و اخراج مقابل اورتون کار را برایش سخت‌تر کرد.

بنجامین مندی

یک‌شنبه اولین بازی خود را مقابل بورنموث انجام داد تا بالاخره گواردیولا از خرید ۵۲ میلیون پوندی‌اش رونمایی کند. با این حال ضعف‌های مندی کاملاً آشکار بود و او برای رسیدن به آمادگی همچنان کار دارد.

ادرسون

۳۵ میلیون پوند برایش هزینه شد تا جای کلودیو براوو را درون دروازه سیتی پر کند. ادرسون را می‌توان نمونه آپدیت شده براوو نامید اما روی گلی که توسط رونی زده شد می‌توانست عملکرد بهتری داشته باشد.

برناردو سیلوا

اوج هنرنمایی او در بازی مقابل بورنموث بود. جایی که توپ را به طرز فوق‌العاده‌ای به گردش درمی‌آورد و باعث شد هواداران سیتی با دیدن بازی این بازیکن ۴۳ میلیون پوندی یاد همنامش داوید سیلوا بیفتند.

دانیلو

هنوز هم کسی باور نمی‌کند منچسترسیتی برای جذب مدافع ضعیف رئال ۲۷ میلیون پوند هزینه کند. دانیلو از غیبت واکر در بازی با بورنموث استفاده کرد و بارها چارلی دانیلز بازیکن بورنموث را ناکام گذاشت.

روملو لوکاکو

قدرت، گام‌های محکم و چشم‌هایی که به گلزنی خیره می‌شوند باعث شده لوکاکو ۳ گل در لیگ برتر به ثبت برساند و شروع فوق‌العاده‌ای در لباس منچستر داشته باشد. لوکاکو بهترین جانشین برای زلاتان است.

نمانیا ماتیچ

به خوبی خودش را در وسط زمین منچستر جا انداخت تا پوگبا بتواند بیشتر به جلو نفوذ کند. بازیکنی که بدون تردید در این چند هفته جای خالی‌اش در چلسی حس شده است. برای ماتیچ ۴۰ میلیون پوند هزینه شد.

ویکتور لیندلوف

یونایتدی‌ها برای اینکه او را به خدمت بگیرند بایرن‌مونیخ را کنار زدند و ۳۱ میلیون پوند هزینه کردند. لیندلوف به جز بازی مقابل رئال‌مادرید در سوپرکاپ هنوز در لیگ برتر به میدان نرفته است.

دلایل اصلی ناکامی بارسا در نقل و انتقالات

برای بارسلونا بازار نقل و انتقالات تابستانی شبیه به یک کابوس بود و این کابوس زمانی وحشتناک‌تر شد که آن‌ها در «ددلاین دی» هم نتوانستند بازیکنی را به ترکیب تیمشان اضافه کنند. در تمام تابستان آن‌ها نتوانستند بازیکنانی که می‌خواستند را به خدمت گیرند و بدتر از همه این بود که نیمار را هم در ازای ۲۲۲ میلیون یورو از دست دادند. اما مشکل بارسلونا چه بود؟

در زیر به ۱۱ دلیل اصلی این ناکامی بارسا اشاره می‌کنیم:

جدایی نیمار

البته تابستان ۲۰۱۷ به خاطر داستان انتقال نیمار به پاریس در تاریخ ثبت خواهد شد. دلیلش هم عملکرد ضعیف باشگاه بود، هیچ کس توجه ویژه به این انتقال احتمالی نکرد تا زمانی که دیگر خیلی دیر شده بود. حتی خود بازیکنان هم زودتر می‌دانستند او می‌رود. حتی بارسا ۲۲۲ میلیون یورویی که به دست آورد را هم به خوبی مدیریت نکرد.

داستان وراتی

او اولین هدف بارسا در تابستان بود، حتی خودش هم برای جدایی به پاری‌سن ژرمن فشار وارد کرد. اما بارسا نتوانست کار را تمام کند، حتی مذاکره خود بارتومئو هم جوابگو نبود.

سخت‌گیری لیورپول

بارسا دقیقا مانند وراتی، در خرید کوتینیو هم ناکام بود، آن هم در شرایطی که خود این بازیکن همه تلاشش را کرد. حتی پیشنهاد ۱۵۰ میلیون یورویی برای این بازیکن هم رد شد و در واقع لیورپول بود که در این مورد کار را خیلی سخت کرده بود.

موقعیت خنده‌دار سری

اگرچه بارسا با ژان میشل سری به توافق رسیده بود و نمایندگانش را برای مذاکره به نیس هم فرستاده بود، اما یک شب قبل از انتقال خودشان آن را منتفی کردند. چون در فهمیدن رقم درست فسخ قرار داد او دچار سوء تفاهم شده بودند.

تلاش نکردن برای خرید بیرین

به غیر از وراتی و کوتینیو، بارسا بیرین را هم می‌خواست. آرسن ونگر و آرسنال گفتند او فروشی نیست و به قراردادطولانی مدتی که او داشت اشاره کردند. اما بارسا خیلی زود پا پس کشید و اعلام کرد اصلا او را نمی‌خواهد.

فاکتور پپ سگورا

درست چند روز قبل از آغاز فصل نقل و انتقالات تابستانی بارتومئو سگورا را به عنوان رئیس مذاکرات برای نقل و انتقالات انتخاب کرد و به او اختیاراتی حتی بیشتر از روبرتو فرناندس داد. اما او اصلا کارش را خوب بلد نبود.

علاقه ناگهانی به سبایوس

بارسا قبلا به جذب دنی سبایوس علاقه‌ای نشان نداده بود. اما وقتی فهمیدند رئال او را می‌خواهد واکنش نشان دادند. سعی کردند او را به خدمت گیرند یا حداقل قیمتش را برای رئال بالا ببرند، اما موفق نبودند و در نهایت این بازیکن به رئال رفت.

قمار روی دی‌ماریا

وقتی نیمار رفت مشخص بود پاری‌سن ژرمن مجبور است بازیکن بفروشد و دی‌ماریا یکی از گزینه‌ها بود. اما درست تا آخرین دقیقه از بازار نقل و انتقالات تابستانی بارسا در خرید او ناکام بود.

اقدام عجیب درباره دیبالا

مدت‌هاست که دیبالا در رادار بارسلونا است، اما تنها در این تابستان بارسا به طور جدی برای خریدش اقدام کرد. آن هم زمانی که متوجه شدند نمی‌توانند کوتینیو را جذب کنند. مشخص بود یووه هم در این شرایط فروشنده نیست.

وضعیت نامشخص آندره گومز

او باید می‌ماند یا می‌رفت؟ این سوال در تمام مدت تابستان درباره آندره گومز وجود داشت. هرگز هم جوابی برایش پیدا نشد. در نهایت اما پیشنهاد ۴۰ میلیونی برای او هم رد شد، اما هرگز ندانستند که باید او را بفروشند یا نه و در نتیجه نه اطلاع درستی از بودجه‌شان داشتند و نه جاهای خالی‌شان در تیم.

مورد آردا توران

هرچقدر بارسلونا سعی کرد در تابستان آردا توران را بفروشد موفق نبود. هیچ تیمی برای خرید او اقدام نکرد و پیشنهادی جدی برای او در کار نبود.